



آیا «عرفان» حرام است/ترفند فتنه‌گرهای زمان امام حسن(ع)

معاویه از روی فریب با عمروعاص گفتند: دیگر قرآن که نمی‌توانیم به نی کنیم، لذا با یک فتنه جدید آمدند. چون حسن بن علی(ع) به هیچ عنوان اهل سازش نیست، پس اقدام کرد به خرید سربازان و سران لشکر امام حسن(ع) و این فتنه بعدی بود!

معاویه از روی فریب با عمروعاص گفتند: دیگر قرآن که نمی‌توانیم به نی کنیم، لذا با یک فتنه جدید آمدند. چون حسن بن علی(ع) به هیچ عنوان اهل سازش نیست، پس اقدام کرد به خرید سربازان و سران لشکر امام حسن(ع) و این فتنه بعدی بود!

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی(عج) حکیمیه تهران در تازه‌ترین جلسه اخلاق خود به موضوع «جهل» با محوریت عوامل ایجاد واقعه عاشورا اشاره کرد که مشروح آن در ادامه می‌آید:

*ثمره جهل بسیط فریب خوردن از دیگران است

عرض کردیم، تمام مشکلات بشر از جهل است، چه جهل در مقابل علم و چه جهل در مقابل عقل، و عرض کردیم: شاید جهل تنها واژه‌ای است که دو مقوله؛ یعنی هم علم و هم عقل، در مقابلش است. جهل را جهل می‌گویند چون تاریکی و ظلمت است، جهل در مقابل علم را عرض کردیم و روایاتش را هم تبیین کردیم که یک نوعش این بی‌سوادی است که اگر انسان سواد نداشته باشد گرفتار می‌شود، راه را نمی‌شناسد و او را فریب می‌دهند.

نکته دیگر در مورد جهل در مقابل علم این است که جهل در مقابل سواد نیست، در مقابل علم حقیقی است؛ یعنی «العلم نور» چون اگر کسی جداً عالم شد، نباید در جهل باشد، ولی بعضی که با سواد هم هستند، در جهلند، گرفتار نوعی از جهل می‌شوند که جهل عقلی است.

عرض کردیم: سواد خوب است و به نام علم کلی تبیین می‌شود و این درجات سواد را طی کردن و از مقطعی به مقطع دیگر رفتن، از پیش دبستانی به دبستان و راهنمایی و دبیرستان و امثال آن، و در دانشگاه در مقاطع مختلف، سواد است، حتی دروس حوزه هم اگر نور در آن نباشد سواد است، مقدمات و سطوح مختلف و درس خارج و اجتهاد، این‌ها باز هم سواد است، دلیل این است که گاهی با این سواد، انسان به یک جهل دیگر می‌افتد.

آنکه نمی‌داند و جهلش بسیط است، مشکلش این است که او را فریب می‌دهند؛ اما آن که جهلش مرکب شد، او را فریب نمی‌دهند، خودش، خودش را فریب می‌دهد، چون احساس می‌کند چیزی دارد.

لذا وقتی از سواد بیرون بیاید باز در مقابل جهل است، اما جهل در مقابل علم بماهو علم که نور است معلوم است به گمراهی و ظلالیت نمی‌افتد. آن‌ها که جهل سواد دارند؛ یعنی بی‌سوادی دارند؛ یعنی بی‌سوادی دارند ولی امکان دارد به سمت این و آن کشیده شوند و فریب بخورند، اما مدعی نیستند.

در این مطلب نکته علمی روانکاوی است(عرض کردم ما چیزی به نام روانشناسی نداریم): دیده شده بالاخره ممکن است کسی از جهل بیرون بیاید و به علم سواد رسیده باشد و متوجه شود ولی کسی که در جهل مرکب هست، هیچ وقت متوجه نمی‌شود؛ چون مدعی شده و خود را چیزی می‌داند.

*کسی که به بحر بیکران علم الهی متصل شد، می‌فهمد که هیچ است

اولیاء خدا مدعی نیستند و خود را چیزی نمی‌دانند و واقعیت هم همین است، اتفاقاً درست می‌گویند، چون وقتی انسان به علم بما هو علم می‌رسد، هر چه جلو می‌رود می‌بیند این چه عظمتی است و مافوق تصور است لذا جدی خودش را در مقابل دریای بیکران علم الهی هیچ می‌بیند.

مثل کسی که در یک باغ بسیار بزرگ با انواع میوه‌ها قرار بگیرد و بگوید: در یک روز از این میوه‌ها چقدر می‌توانی بچینی؟

مگر چقدر توان دارد؟! حالا این درختها پر از میوه و انبوه درختان.

یا مثلاً یک بیابان بسیار وسیع است و ریگ‌های بیابان همه مروارید است چقدر می‌توانید بشمارید؟ هزاران هزاران هزار؟ چقدر می‌توانیم؟ چقدر عمر می‌کنیم؟ انسان خیلی محدود است.

لذا عرض کردیم: در جهل مرکب بخاطر آن منیت‌ها دیگر انسان از جهل بیرون نمی‌آید. پیامبر اکرم محمد مصطفی(ص) فرمودند: «خیر الدنیا والاخرة مع حقیقة العلم و شر الدنیا و الاخرة مع الجهل» فرمود: حقیقت الجهل؛ چون جهل، جهل است، فرمودند: خیر دنیا و آخرت در حقیقت علم است و شر دنیا و آخرت از جهل است.

اصلاً فسادها و خونریزی‌ها و گرفتاری‌های بشر از جهل است. بشر باید در سلم و دوستی و مهربانی و لطافت باشد و بارها عرض کردم: پروردگار عالم این را دوست دارد و در روایات هم داریم که پروردگار عالم به قدری این محبت را می‌پسندد که می‌فرماید: وقتی به عنوان صله ارحام دور هم جمع می‌شوند به شرط آنکه در آن مجلس غیبت نشود و گناه نباشد، از وقتی جمع می‌شوند تا زمان جدایی، رحمت پروردگار عالم شامل حالشان است، این خیلی عجیب است.

*علم جاهل هیچ نفعی ندارد

جهل باعث می‌شود با این که به ظاهر زنده‌ای ولی تو را از بین می‌برد، جمله ای را امیرالمؤمنین(ع) در غرالحکم می‌فرماید: «الجهل ممیت الأحياء و مخلد الشقاء» جهل مرگ زنده‌هاست و دوام بدبختی‌های بشر است. همه بدبختی‌های انسان از جهل است. انسان تا جهل دارد در بدبختی است، اینکه سلم نیست، دوستی نیست، صفا نیست عشق نیست از جهل است.

واقعاً بعضی جاهلند در حالی که به ظاهر علم و سواد دارند اما این سواد، جهل است. فرمایش امیرالمؤمنین(ع) در نهج البلاغه خیلی قشنگ است، حضرت می‌فرماید: «ربّ عالم قد قتله جهله» - خیلی عجیب است قد، قد تحقیق است - چه بسا عالمی باشد که حقیقتاً جهلش او را کشته؛ یعنی چه؟ عالم که نباید جاهل باشد؟!

«ربّ عالم قد قتله جهله و علمه معه» علمش هم با اوست، به ظاهر سواد دارد «لا ینفعه» اما این علم هیچ نفعی برایش ندارد اینکه دیشب هم عرض کردیم و می‌خواهیم بر اساس این مطلب وارد شویم و برخی از نکات را خدمتان عرض کنیم: بعضی‌ها احساس کردند، چیزی از قرآن می‌دانند و مقابل امیرالمؤمنین(ع) ایستادند.

این احساس دانستن «رب عالم قد قتله جهله و علمه معه» و اینکه علمش هم به ظاهر با او هست «لا ینفعه» ولی هیچ نفعی برای او ندارد؛ چون احساس می‌کند من خودم می‌دانم، من بلدم، حالا تو آمدی به من یاد بدهی؟

*اولیاء الهی در اوج انسانیت خود را هیچ می‌دانند

در این نکات اخلاقی اولیاء خدا خوب تأمل کنیم، عزیز دلم! اتفاقاً عقل حقیقی را این عزیزان دارند، یک موقعی در همان جوانی، محضر اب العرفا آیت الله العظمی ادیب منبر رفتم، دیدم آقا همینطور گوش می‌دهند، گاهی هم یک تأملی می‌کردند که من تصوّر کردم مثلاً آقا می‌خواهد ما را تشویق کند، اما فرمودند: من واقعاً از منبر شما مطالبی گرفتم!

آقا که متصل به علم حضرت حجت(عج) بود و ما می‌دانستیم. آن آقای با عظمت، با آن مراتب، ایشان امام را به آیت الله العظمی شاه آبادی معرفی کرد، بعدها تأمل کردم دیدم نه، آقا راست می‌گویند، از مطالب ما هم چیز یادگرفته! از مطالب ما چه یاد گرفته؟ یاد گرفته که ما هنوز هیچ نمی‌دانیم.

*همین که ادعا می‌کنی می‌دانم؛ یعنی نمی‌دانی

ایشان یک مرتبه اواخر عمر شریفشان فرمودند: پیش خودمان بماند، من بعضی چیزها را متوجه شده بودم، فلانی این‌طور و فلانی آن‌طور است و مطالب دیگر، بعدها دیدم درست می‌گویند، مثلاً یک عالم ربّانی دارد صحبت می‌کند، طرف یا قرآن می‌خواند یا مثلاً با تسبیح مشغول است؛ یعنی من این چیزها را می‌دانم!

همین که ادعا می‌کنی می‌دانم؛ یعنی نمی‌دانی. جدّی است، در این تأمل کنیم، ما می‌خوانیم نه اینکه می‌دانیم، لذا امام راحل عظیم الشانمان سال چهل و اوایل چهل و یک که درس اخلاق داشتند به روحانیون می‌فرمودند: شما اگر جامع السعادات ملای نراقی را هم بخوانید (کتاب عالی اخلاقی که نیاز به شرح و مسائل دارد) متخلّق نمی‌شوید. فرمودند: متخلّق به اخلاق الهی شدن این است که انسان، استاد داشته باشد و زانوی تلمذ بزند و مطالب را بداند.

گاهی انسان اینطور می‌شود که می‌خواند و فکر می‌کند، همه چیز را می‌داند و گاهی هم با همان مطالب اخلاقی و خواندن کتب، گرفتار می‌شود، و «العلم حجاب الاکبر» اینجا است.

سال 55 زمان طاغوت یکی آمد خدمت آیت‌الله العظمی ادیب من هم بودم، اتفاقاً سی و چهار پنج ساله بود، آن موقع خیلی خوب بود، دو زانو و خیلی مؤدب هم نشسته بود، با طمأنینه گفت: آقا! اگر شما اجازه بفرمایید، می‌خواهیم عرفان بخوانیم، آقا یک نگاه کردند، فرمودند: عرفان حرام است. به آقا نگاهی کرد گفت: آقا! پس چکار کنیم؟ فرمودند: اخلاق خوب است، همینها که بیان می‌کنند خوب است، پای درس آقایان بروید خوب است. گفت: کجا برویم؟ فرمودند: چون به من بیان کردید، عرض می‌کنم کجا بروید، بروید پیش آشیخ عبدالکریم (آیت الله حق شناس را می‌گفتند) که در بازار صحبت می‌کنند، ولی عرفان حرام است.

دست آقا را بوسید و رفت، در ذهنمان سؤال شد ولی آقا بدون اینکه ما بخواهیم سؤال کنیم، فرمود: آقا! بعضی چیزها برای بعضی‌ها حرام است، چون بعداً گرفتار می‌شوند و دیگر نمی‌توانند از آن گرفتاری خروج پیدا کنند الا به مرگ!

با همین تعبیر خیلی عجیب فرمودند: دیگر نمیتوانند از آن خروج پیدا کنند الا به مرگ. توجه فرمودید؟ واقعاً وحشتناک است، «ربّ عالم قد قتلته جهله و علمه معه لا ینفعه»

بله اتفاقاً بعضی تعابیر هم می‌دانند، خدمتتان عرض کردم: محضر آیت الله العظمی مولوی قندهاری آن کنز خفی الهی بودیم بعد از فرمایشات آقا، یکی از آقایان گفت: آقا! من فوق لیسانس عرفان گرفتم، نظر مبارک‌تان چیست که دکترایش را هم بگیرم؟

ایشان که همیشه خیلی هم متین بودند، یکدفعه خندیدند، ما تعجب کردیم، فرمودند: عجب! پس شما دکترای عرفان بگیرید دیگر عارف کامل می‌شوید، انشاءالله. بعد فرمودند: آقا! عرفان که با این الفاظ نیست. با این جملات که انسان عارف نمی‌شود. اتفاقاً امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «لا ینفعه» نفعی هم ندارد، گرفتارش می‌کند، بیچاره اش می‌کند، بدبخت می‌شود. برای همین است که بعضی در مقابل امام صادق(ع) ایستادند. اینجا خیلی نکات مهمی است، باید مراقبت کرد، مواظبت کرد که چه خبر است. لذا وقتی جاهل شد، گرفتار می‌شود.

*کسی که همه هم و غمّش مال دنیا است، جاهل است

در کتاب من لا یحضره الفقیه جلد چهارم پیغمبر اکرم حضرت محمد مصطفی(ص) فرمودند: «لا فقر اشد من الجهل» باب افعال التفضیل است، شدیدترین فقر، فقر جهلی است؛ یعنی هیچ تهی‌دستی سخت تر از این نادانی نیست، فرمودند: «لا مال اعود من العقل» هیچ مالی هم سودمندتر از عقل نیست.

اینکه این مال را آنجا می‌گذارم، اینقدر سود می‌گیرم، فلان کارخانه می‌گذارم، چنین می‌شود، این جهل است، می‌فرماید: هیچ مالی، سودمند تر از عقل نیست، عقلای عالم می‌دانند که هیچ ندارند و با اینکه اتصال به علم الله پیدا می‌کنند تازه می‌فهمند، هرچه بالاتر می‌روند، می‌فهمند که واقعاً هیچ ندارند «یا ایها الناس أنتم الفقراء الی الله».

*هر چه فقیرتر باشی، مدال افتخار بندگی می‌گیری

واقعاً همینطور است، هرچه به عمر اعظم و بزرگان ما اضافه می‌شود و جلو می‌روند واقعاً خود را فقیرتر می‌بینند، در دستگاه ذوالجلال والاکرام، اتفاقاً چون هیچی نداری به تو سود بیشتری می‌دهند.

در مثال مناقشه نیست، مثلاً در همین دنیا، اگر بگویی من چیزی دارم، می‌گویند: خب تو داری دیگر، اما هرکس بیشتر فقیر باشد، بیشتر به او می‌دهند.

وقتی انسان بداند هیچ است و البته اولیاء الهی، واقعاً می‌فهمند هیچ هستند، این فانی فی الله شدن در مراتب سبعة انسانی که در کتاب شذرات المعارف آیت الله العظمی شاه آبادی بیان می‌کنند: آخرین درجه مراتب انسانی فانی فی الله شدن و مرتبه اخفا، است.

اول که نفس امّاره، بعد خروج از نفس امّاره تا برسد به نفس مطمئنّه، که ورود به وادی ایمن قلب است، بعد روح، بعد عقل، بعد بشود سرّ، بعد خفی، بعد هم اخفا که این مراتب سبعة انسانی است که بیان می‌کنند. در آنجا انسان می‌فهمد هیچ است، فانی فی الله هیچ ندارد، فقیر حقیقی است «انتم الفقراء الی الله» عبد بودن، همین است دیگر، هیچ ندارد.

*از نشانه‌های بی‌عقلی، افراط و تفریط است

اما آن کسی که ادعای داشتن دارد، دلالت بر بی‌عقلی است، لذا می‌بینیم بی‌عقلان عالم، یا افراط می‌کنند یا تفریط و لذا در شرح نهج البلاغه، امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً» جاهل را نمی‌بینی (الا، الای حصیه است یعنی فقط این دوتا حالت را دارد) مگر در این دو حالت یا افراط می‌کند، افراط کار و تجاوزگر و تندرو هست و یا در تفریط و بی‌حال است، حالا هرچه پیش آمد.

لذا ببینید در جنگ صفین، اینها که جاهل بودند، افراط کردند و وقتی حکمیت را تحمیل کردند، امیرالمؤمنین(ع) فرمود: ابن عباس برود.

گفتند: نه، قوم و خویش بازی نمی‌شود! ابوموسی اشعری یهودی‌زاده را آوردند و تمام شد. گفتند: نه فریمان دادند! که حضرت نپذیرفت.

دائم شمشیر کشیدند و پایه گذاران خوار شدند، به امام خروج کردند، عقل که نباشد همین است، از قدیم، مثالی می‌زنیم می‌گوییم: "عقل که نباشد جان در عذاب است"

نمی‌دانند چکار کنند «لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً» یا تندروی آن چنانی دارند یا یک گوشه می‌نشینند، این‌طور هستند، جهل این کار را می‌کند.

معاویه در جنگ صفین دیده بود که امام مجتبی(ع) بی‌مهابا جلو می‌آید و امیرالمؤمنین(ع)، هم به محمد حنفیه و ابوالفضل‌العباس(ع) بیان کرد که مواظب باشید، تاختنش تاختن عجیبی است، مراقبش باشید.

امام مجتبی(ع) وقتی در دل دشمن، می‌رفت، دیگر تمام بود؛ امام مجتبی(ع) که مظهر زهد و تقوا و حسن اخلاق و همه این مطالب بود در مقابل دشمن «اشداء علی الکفار» شدیدترین بود. امام حسین(ع) هم همین‌طور بود، اما اتفاقاً امام حسین(ع) آرام‌تر بود، لذا اینکه بعضی‌ها می‌گویند: آنها که سید حسنی هستند آرامند، ارتباطی ندارد.

*فتنه‌گرها؛ هر بار با روش جدید می‌آیند!

معاویه از روی فریب با عمروعاص گفتند: دیگر قرآن که نمی‌توانیم به نی‌کنیم، لذا با یک فتنه جدید آمدند. چون حسن بن علی(ع) به هیچ عنوان، اهل سازش نیست، پس اقدام کرد به خرید سربازان و سران لشکر امام حسن(ع) و این فتنه بعدی بود؛ مثلاً همین ابن عباس که یک موقعی می‌خواست، نماینده امیرالمؤمنین(ع) در حکمیت بشود را معاویه با پول خرید، و البته بعد که فهمید اشتباه کرده، توبه کرد، ولی دیر بود، بعضی مواقع فرصت برود، فایده‌اش رفته است، خدا کند انسان عاقبت به خیر شود.

شاید یک دلیل اینکه بنی‌عباس که ظاهراً مقابل بنی‌امیه بودند، ولی بزرگترین ضربه را به اسلام زدند، همان موضوع خرید ابن عباس باشد. البته در مثل می‌گویند سگ زرد برادر شغال است، اینها هر کدام از آن یکی بدتر بودند و هر دو مثل هم بودند و سپاه امام را هدف قرار دادند و پای مبارک ایشان را زخمی کردند و امام را مجبور به پذیرش صلح کردند.

این بار با فتنه دیگری آمدند چون فتنه‌ها در گذشت زمان فرق می‌کند و ما نباید فکر کنیم همه‌ی فتنه‌ها همچون فتنه گذشته، یک شکل دارد.

اینها عقل‌گرایی کردند، عقل‌جاهلی، یا همان مکر؛ گفتند: به امام حسن(ع) برگه سفید می‌دهیم تا هرچه خواست بنویسد، چون در مذاکرات، دو طرف چانه می‌زنند و مطالب می‌نویسند، اما اینها کاغذ سفید امضا دادند، گفتند: او اصلاً قبول نمی‌کند و آیندگان می‌گویند: معاویه قصد خیر داشت، ولی امام حسن قبول نکرد.

اما امام حسن(ع) پذیرفت و موارد بسیاری در آن نوشت که مثلاً حق نداری بعد از خودت خلیفه تعیین کنی. اینها عقلشان گفته بود که امام نمی‌پذیرد و آبرویش می‌رود، اما کار برعکس شد و رو دست خوردند «لا تری الجاهل الا مفرطاً او مفرطاً» جاهل یا افراط می‌کند یا تفریط.

در تاریخ طبری می‌گوید: معاویه با عبیدالله بن زیاد از سفر آخر خود از بصره می‌آمدند، چون معاویه قیلس به شهرهای مختلف رفته بود و بر خلافت یزید از همه بیعت گرفته بود و بعضی را با پول خریده بود. در وصیتنامه خود به یزید نوشته است که حال من خوب نیست و دچار تب شدیدی هستم، اما من کار خودم را کرده‌ام دشمنان تو را زبون کرده‌ام و عرب‌ها را به اطاعت تو در آورده‌ام و هر جا که بوده، مدینه، کوفه، بصره رفته‌ام و صحبت کرده‌ام و اینجا شام هم که اسلامشان به واسطه من بوده است و اینها همیشه اسلام را با من داشته‌اند؛ یعنی خلیفه دوم ابتدا یزید ابن ابوسفیان را حاکم شام قرار داد که بعد از شش ماه بر اثر بیماری مرد و معاویه را بجای او منصوب کرد.

لذا من همه کارها را برای تو کرده‌ام اما تو باید مواظب 4 نفر باشی، یک، حسین ابن علی(ع) (که او با اسم کوچک می‌گوید ولی ما با احترام یاد می‌کنیم) دو، عبدالله ابن ابی بکر، سوم عبدالله ابن عمر و چهارم، عبدالله ابن زبیر، من این‌ها را و روحیاتشان را می‌شناسم و آنها را برای تو ترسیم می‌کنم.

من در دوران خلافت با اینها سر و کار داشتم. اولاً عبدالله ابن عمر اهل عبادت است و بالاخره با تو بیعت می‌کند و فقط او را احترام کن و او خیلی طرفدار ندارد از او نگران نباش.

اما مردم عراق، حسین ابن علی(ع) را رها نمی‌کنند تا او را به قیام بکشاند، اگر بر ضد تو قیام کرد؛ اگر بر او ظفر یافتی سریع رهایش کن و اعلام کن به واسطه خویشاوندی و حق بزرگی که بر گردن ما دارد رهایش کردم، اما بدان اگر بر او سخت گرفتی، به واسطه‌ی پیامبر(ص) و علی(ع) - علی(ع) را کوچک مپندار، درست است که ما گفته‌ایم در نماز جمعه او را سب کنند - و شخصیت خود او نمی‌توانی با او برخورد کنی که اگر جهالت کنی، دودمانت برچیده می‌شود. معاویه این را می‌دانست.

اما عبدالله ابن ابی بکر ابتدا باید یارانش را بخری، او دلبستگی به زن و سرگرمی دارد، اگر مهیا باشد، کاری با تو ندارد او را با هدایا و مخصوصاً کنیزان رومی سرگرم کن و بدان چون شیر، آماده جستن است و چون روباه مکار، فرصت به دست بیاورد تو را از بین می‌برد.

اما آنکه مهم‌تر از همه اینهاست و مکارتر و فرصت طلب‌تر از او کسی نیست و اگر تو را بدست بیاورد پاره پارهات می‌کند، او تشنه قدرت است، او عبدالله ابن زبیر است و تو هم اگر او را یافتی نابودش کن و چاره‌ای جز این نیست.

ضحاک بن قیس فحری که سالار محافظان معاویه بود، می‌گوید: به همراه مسلم بن عقبه، همراه معاویه از بصره می‌آمدیم که حال معاویه وخیم شد حتی در حین توصیه‌ها گفت: من با این حالم بعید است به شهر شام برسم، ولی توصیه من را به او برسانید.

به او بگویید عراق عرب را نادیده بگیر و فقط دنبال این باش که هر چه آنها گفتند، انجام دهی، اگر از تو خواستند که امیرشان را عوض کنی، عوض کن، اگر هزار بار هم خواستند، مأمور را عوض کن و با آنها لجاجت نکن، زیرا بهتر از این است که هزاران شمشیر بر علیه تو بسیج شوند.

مردم شام را که خاصان و آشنایان تو هستند را اکرام کن؛ چون آنگونه که ما خواسته‌ایم رشد کرده‌اند، با آن‌ها صحبت کن ولی آنها را در بلاد خودشان محدود کن؛ چون بیم آن می‌رود که با قریش برخورد کنند و از مسائلی آگاه شوند که به ضرر تو بشود؛ یعنی اگر این‌ها بفهمند، اسلام ناب چیست، دیگر همه آن طرفی می‌شوند.

این وصیت را به این دو همراه می‌کند و می‌خواهد که آن را بازگو کنند و من از قریشیان بیش از همه از عبدالله بن عمر و حسین بن علی(ع) و عبدالله بن زبیر بیم دارم.

حسین بن علی(ع) به ظاهر بی‌خطر است، بهترین راه این است که او را توسط آنانکه پدرش را کشتند و برادرش را بی‌یاور گذاشتند از سر راه خود برداری؛ یعنی کوفیان، ولی بدان! با ما قرابت دارد و حق بزرگی بر ما دارد و به وسیله جدش و علی دارای مراتبی است که اگر بر او تسلط یافتی، زود او را رها کن و حرمت او و خاندانش را خوب نگهدار او را با تعظیم و تکریم صدا بزن و بعد از من، اعلام کن دیگر سبی نیست، تا از ریخته شدن خون بی‌گناهان جلوگیری کنیم.

تو با صلح بیشتر می‌توانی حاکمیت کنی، اما ابن زبیر بسیار مکار است و کینه‌توز و اگر تأمل نکنی تو را از بین می‌برد او به سر سازش وارد مشو که او با تو سازش نمی‌کند اگر به او دست یافتی او را پاره پاره کن زیرا اگر بر تو دست یابد با تو چنین می‌کند.

اینکه معاویه چگونه از جهل مردم استفاده کرد و چگونه این شناختها را درباره افراد دارد و از جهل مردم استفاده می‌کند، همه اینها را در جلسات بعد بازگو خواهیم کرد، این‌ها به عنوان مقدمه بیان شد.

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین»